

گزارش خبرنگاران «ایران» از جزئیات آتش سوزی در مرکز درمانی سینا اطهر

انفجار مرگبار در کلینیک

۱۹ پزشک، پرستار و بیمار در این حادثه جان باختند



احسان گنج خانلو و رها نیک روش



دکتر فریده تورانی



دکتر سوسن سلطانی



دکتر محمد علی اکبری

کسی جرأت نزدیک شدن به این ساختمان سوزان را نداشت. دقایقی بعد صدای آژیر خودروهای آتش نشانی و آمبولانس به گوش رسید و بلافاصله عملیات مهار آتش و امداد رسانی به حادثه دیدگان آغاز شد.

در این حادثه ۱۹ نفر از آنجا کادر درمانی بودند بر اثر خفگی ناشی از دود جان باختند. علی ربیعی سخنگوی دولت از بررسی علت حادثه و اعلام نتیجه در آینده نزدیک خبر داده است همچنین صبح دیروز بازپرس جنایی تهران دستور بازداشت مدیر عامل مرکز، مدیر داخلی، مدیر تصویربرداری و متصدی ساترال کلینیک و سه نفر دیگر را به اتهام قصور منجر به آتش سوزی مرگبار صادر کرد.

گروه حوادث / گرگ و میش غروب دهمین روز تیر سال ناگهان آسمان شمال تهران با انفجار مهیب یک مرکز درمانی در میدان تجریش رنگ خون گرفت و زمین به لرزه درآمد. ششصد نفر انفجار، شکستن شیشه‌ها، تخریب ساختمان‌ها و شعله‌های آتش و دود سیاهی که در کمتر از چند ثانیه آسمان خیابان شریعتی را پوشاند ترس و وحشت عجیبی به جان ساکنان منطقه و رهگذران انداخته بود.

دقایقی بعد صدای فریادهای کمک چند زن و مرد از داخل ساختمان کلینیک سینا اطهر که مرکز جراحی و تصویربرداری بود به گوش رسید. آنها که داخل ساختمان دود گرفته و تخریب شده گرفتار شده بودند و حشسترده به شیشه پنجره‌ها می‌کوبیدند و از رهگذران درخواست کمک می‌کردند. اما

شب حادثه چه گذشت؟

مرجان همایونی
خبرنگار

«ساعت یک ربع به ۹ شب بود که صدای انفجاری مهیب به گوش رسید ابتدا فکر کردیم که پمپ‌بنزین دچار حادثه شده اما انفجار مربوط به کلینیک درمانی سینا اطهر بود.» این‌ها را صاحب‌دکه روزنامه‌فروشی نزدیک محل انفجار گفت. کوچه ماهرورزاده، پر از امدادگران و نیروهای کلاترتی ۱۰۱ تجریش بود که تلاش می‌کردند مصدومان و قربانیان را از ساختمان خارج کنند چرا که هر لحظه احتمال انفجار دیگری می‌رفت و همینطور ریزش آوار، پسر جوانی از پشت نوار زرد رنگ اخطار فریاد می‌کشید و با گریه می‌گفت: «خواهرم ساعت ۸ ونیم تماس گرفت و گفت شام را همینجا می‌خورم. چند دقیقه بعد زنگ زد گفت دارم خفه می‌شوم کمک کن.» «کاش دکتر نمی‌شد! کاش هیچی نمی‌شد! اما الان زنده بود.» این‌ها را زن دیگری می‌گویی. زن میانسالی که برای اطلاع از سرنوشت دخترش آمده و آنقدر بر سر و صورتش کوبیده که نای حرف زدن ندارد. در میان همه‌همه فریاد و آشوب و ناله خانواده بیماران و کادر پزشکی بیمارستان که نگران وضعیت عزیزانشان هستند ناگهان چند برانکارد از میان جمعیت راه باز می‌کند و سه مرد و دو زن که از میان شعله‌های آتش و دود جان سالم به در برده بودند با خودروهای اوراتس به بیمارستان منتقل می‌شوند.

خبرمگ

دقایقی بعد مردی جوان با صورتی دود زده گریان از بیمارستان خارج می‌شود. خود را به میان جمعیتی می‌رساند و با فریاد می‌گوید: «مردند. همه‌شان کنار هم روی زمین افتاده‌اند. همه خفه شده‌اند. سه ماه بود ازدواج کرده بودیم. به من زنگ زد گفت آتش‌سوزی شده. خودم را به بیمارستان رساندم، اجساد کنار هم در بخش جراحی افتاده‌اند.» مادری با ششیدن این جملات دیوانه‌وار بر سر و رویش می‌گوید، فریاد می‌زند و می‌گوید: «دخترم دکتربیهوشی بود. یک سال بود که اینجا کار می‌کرد. دخترم همه زندگی‌ام بود. باورم نمی‌شود.»

آخرین عمل

«می‌خواهم بروم پیش دوستانتانم، دوست‌هایم را می‌خواهم.» زن جوان بی‌حال روی زمین افتاده و به سختی این جملات را می‌گوید. همه در اتاق عمل کار می‌کردند و حالا او از سه نفر از دوستانش بی‌خبر است. با دیدن مأمورانی که از سمت بیمارستان می‌آیند، جانی به خود می‌دهد و بلند می‌شود تا شخصی را که روی برانکارد حمل می‌شود ببیند. زن جوانی است که پزشک بخش است و از طبقه سوم او رانجات داده‌اند. با آنکه از دیدن همکارش خوشحال است اما وقتی می‌فهمد بقیه همکارانش که شیف بودند جان باخته‌اند دوباره از حال می‌رود. مرد میانسال و پسر جوانی که از خانواده بیماران هستند در محل حضور دارند. مرد می‌گوید: «همسر عمل جراحی چشم داشتم. در اتاق عمل بود و زیر تیغ جراحی بود که این اتفاق افتاد. نمی‌دانم چه بلایی سر او آمده است.»

کابل برق حادثه افرید

یکی از پرسنل اداری کلینیک به خبرنگار «ایران» گفت: تا آنجا که خبر داد، صدای اولی و حشمتک بود، اما صدای دومی به مراتب بتر بود. کابل برق روی انبار کپسول اکسیژن‌ها که در حیاط بودند افتاد. کپسول‌های اکسیژن داخل حیاط هستند و با لوله‌هایی به طبقه چهارم که بخش جراحی است وصل بودند. کپسول‌های اکسیژن که ترکید، ما از ساختمان فرار کردیم. عموی ابراهیم جدی از قربانیان حادثه‌گفت، ابراهیم دانشجوی رشته پزشکی بود و به‌عنوان دستیار پزشک یک سال و نیم می‌شود که در این کلینیک مشغول به کار است. در اینستاگرام خبر آتش‌سوزی را خواندم و به محل حادثه آمدم. ابراهیم اولین بچه خانواده بود، به ما ابتدا گفتند ابراهیم مصدوم شده و او را به بیمارستان برده‌اند. به بیمارستان رفتم اما اسمش در لیست مجروحان نبود ولی در لیست فوتی‌ها بود.

انفجار کپسول‌ها

یکی از آتش‌نشان‌ها در این باره گفت: آتش از طبقه همکف و حیاط شروع شده است. حدود ۲۵ کپسول اکسیژن داخل حیاط بوده که آتش می‌گیرد. البته ما موفق شدیم که تعداد زیادی از آنها را بیرون

آوریم. اما زمانی که به محل اعزام شدیم، صدای انفجار پشت سر هم می‌آمد و چند کپسول منفجر شدند. دود همه جا را گرفته است و نمی‌شود تشخیص داد که چه اتفاقی افتاده است.

■ کشف اجساد در طبقه چهارم

محمد شهریار، سرپرست دادسرای امور جنایی پایتخت، بازپرس مصطفی واحدی از شعبه یازدهم دادسرای امور جنایی پایتخت، سردار کیوان ظهیری، رئیس پلیس پیشگیری پایتخت، مأموران کلاترتی ۱۰۱ تجریش، تیم تشخیص هویت، پلیس پیشگیری و کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت نیز در صحنه حضور پیدا کردند.

به دنبال اطفای حریق، تیم تحقیق وارد ساختمان شدند. طبقه اول آزمایشگاه و داروخانه قرار داشت و در طبقه دوم سی‌تی‌اسکن و رادیولوژی بود. به همین دلیل در این طبقات بیمار یازدهم درمانی نبود. طبقه سوم بیمارستان بیماران بستری بودند و در طبقه چهارم اتاق‌های جراحی قرار داشت. اجساد دودمرد و دو زن در راهرو روی زمین افتاده بودند که در تحقیقات بعدی مشخص شد و نفر از آنها زن و شوهر هستند.

■ جسد در اتاق داروها

در قسمت سمت راست اتاق عملی قرار داشت

که یک جسد در آن بود و جسد دکتر جوانی در اتاق استراحت پزشکان کشف شد. جسد زن میانسالی روی تخت جراحی اتاق عمل قرار داشت. چند نفر از کادر درمانی بیمارستان نیز روی زمین افتاده بودند. عمل زیبایی لقیفتینگ صورت به آنجا آمده بود. اما

دو گوشه سمت راست طبقه چهارم اتاقی کوچک که در حقیقت محل نگهداری داروها بود دیده شد. امدادگران پس از باز کردن در اتاقک جسد ۵ زن و یک مرد را پیدا کردند که به نظر می‌رسید این ۶ نفر برای فرار از دود و نجات جان خود به این اتاقک پناه برده بودند اما جان باخته بودند.

■ خفگی علت مرگ بود

بررسی‌های تیم تحقیق و پزشکی قانونی نشان داده که علت مرگ همه قربانیان خفگی ناشی از استنشاق دود بوده است.

در حال حاضر بازپرس شعبه یازدهم دادسرای امور جنایی پایتخت دستور داده هیات کارشناسی علت و عوامل قصور این حادثه را معرفی کنند. همچنین نظریه اولیه آتش‌نشانی برای مشخص شدن منشأ و علت حریق اعلام و از معاونت درمان دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی نیز در خصوص این حادثه و مسئولان کلینیک استعلام شود.

روایت ساکنان کوچه ماهرورزاده

کامران علمدهی
خبرنگار

پیش از ۱۲ ساعت از آتش و دود و انفجار در کلینیک سینا اطهر گذشته اما هنوز هم اهالی کوچه ماهرورزاده با کوچکترین صدایی هراس تخریب ساختمان‌هایشان را دارند. گویی هنوز واقعه تمام نشده...

نگاه کنجکار و رهگذران به داخل کوچه ۶ متری مسدود شده توسط نیروهای انتظامی هنوز هم ادامه دارد. با گذر از نوارهای زردی که کوچه در آن محصور شده ساختمان

چند طبقه سوخته و ویران خودنمایی می‌کند. ساختمانی که دیگر امیدبی به بازسازی آن نیست و به کلی تخریب شده است. وقتی به مقابل ساختمان می‌رسم آرام به ساختمان‌های ۵ و ۶ طبقه کناری خیره می‌شوم که آنها هم از آتش مهیب سه‌شنبه شب این کلینیک در امان نمانده‌اند. سر برمی گردانم و با پنجره‌های ویران شده و انهدام باجه نگهبانی شرکت روبه‌روی مواجه می‌شوم. از نگهبان شرکت می‌پرسم آیا شیف‌ت نگهبانی خودت بود که با سر جوایم را می‌دهد و می‌گوید: وقتی آتش شعله‌ور شد و صدای جیغ و فریاد را شنیدم از پشت باجه به سمت راهرو فرار کردم و گرنه معلوم نبود چه بلایی سرم می‌آمد.

چند قدمی برداشتم و به داخل کوچه ۴ متری روبه‌روی کلینیک رفتم که به صدای «آقامراقب‌باش شیشه‌روی سرت نیفتد» خودم را کمی جمع کردم و با دقت به ساختمان‌های داخل کوچه نگاه کردم که هیچ شیشه‌ای را سالم و نشکسته ندیدم. با احتیاط به سمت ساختمان چسبیده به ساختمان کلینیک رفتم. جایی که در میان خانه‌های کوچه ماهرورزاده بیشترین آسیب را دیده‌است.

مدیر ساختمان یک به یک زنگ آیفون آپارتمان‌ها را می‌زد و از آنها می‌خواست تا بدون دست زدن به خسارات وارد شده از زوایای مختلف عکس بگیرند و برای تشکیل پرونده و شکایت اقدام کنند. مدیر این ساختمان می‌گوید: از ظاهر ساختمان ما مشخص است که شدت آتش سوزی و انفجار تا چه حدی بوده اما ما در حال جمع کردن مستنداتمان هستیم تا تشکیل پرونده دهیم. در حال حاضر میزان خسارتی که به آپارتمان‌های ساختمان ما وارد شده هنوز مشخص نیست و باید کارشناسی شود.

وی در ادامه خاطر نشان می‌کند: طبقه‌های اول و دوم غربی که دیوارشان چسبیده به کلینیک بوده دچار حریق شده‌اند و طبقات بالایی و شرقی هم اغلب پنجره‌ها از چارچوب تخریب و شیشه‌های همه واحدها شکسته است. علاوه بر آن در برخی از واحدها هم لوازم منزلشان مثل تلویزیون یا تاش کپسول‌های اکسیژن آسیب دیده‌اند. چند نفر از همسایه‌ها بر اثر اصابت تکه‌های خرد شده شیشه‌های ساختمان زخم برداشته‌اند. وی درباره چرایی این حادثه می‌گوید: به نظر می‌رسد اتصالی و آتش گرفتن یکی از سیم‌های برق این کلینیک منجر به آتش گرفتن ایرنیت‌های سقفی داخل حیاط شده چون چندین کپسول اکسیژن هم زیر این ایرنیت‌ها وجود داشته پس از حریق انفجارهایی پس از دیگری رخ داده است.

وزیری یکی دیگر از اهالی ساختمان می‌گوید: حالا که این اتفاق افتاده و خانه ما هم خراب شده اما چرا باید همیشه بعد از وقوع یک حادثه به دنبال راه علاج باشیم. آن ۱۹ نفری که جانشان را به خاطر بی‌تدبیری برخی از دست دادند چه می‌شود؟ چرا باید در یک کوچه ۶ متری



مجوز ساختمان‌سازی ۵ و ۶ طبقه بدهند. دیشب ماشین آتش‌نشانی نمی‌توانست وارد کوچه شود آیا کسانی که مجوز به این مرکز درمانی داده‌اند فکر چنین موقعیتی را کرده بودند. وی در ادامه تصریح می‌کند: همه همسایه‌ها بارها به مسئولان این کلینیک تذکر داده بودیم که کپسول‌های اکسیژن را در جای امن‌تری قرار دهید اما هیچگاه توجه نکردند گاهی این کپسول‌هایه خاطر نبودن جادراین مرکز در جلوی در نگهداری می‌شدند وقتی هم ما اعتراض می‌کردیم که اگر این کپسول‌ها منفجر شوند بسیار خطرناک است توجهی نمی‌کردند و نتیجه شد این حادثه که کپسول‌ها در حیاط ما و چند ساختمان آن طرف‌تر تراب شد و ترکش‌های آن در گوشه و کنار این کوچه افتاده است. می‌دانید اگر هر کدام از این‌ها پاره‌ها بر سر یک نفر می‌افتاد چه می‌شد!

زن میانسال ساکن طبقه چهارم ساختمان کنار کلینیک با بغضی فروخورده می‌گوید: از دیشب تا حالا در کشیدم دود خودم ترسیدم اما تلاش کردم تا بچه‌هایم در خارج از کشور متوجه این اتفاق نشوند. بدمن از چند ناحیه با تکه‌های شیشه جرات برداشته و دخترم آن را با نسمان کرده. در پنجره خلع‌مان ویران شده و از دیشب هم به خانه همسایه‌های قدیمی مان رفتم و آواره شدم.

اودریاره لحظه آتش گرفتن کلینیک و انفجار اظهار می‌کند: ساعت ۹ شب بود که به یکباره متوجه شدیم آتش مهیبی از پایین ساختمان شعله‌ور شده به کنار پنجره آمدم و دیدم کلینیک آتش گرفته و به آپارتمان‌های پایین واحد ما هم سرایت کرده می‌دانستم که کپسول‌های اکسیژن در نزدیکی آتش قرار دارند و هر لحظه قرار است که منفجر شود بسرعت به آنسوی خانه رفتم و صدای انفجار با فاصله چند ثانیه یکبار شنیده شد و با هر انفجار صدای جیغ و داد و شکستن ده‌ها شیشه و پنجره شنیده می‌شد. بعد از دقایقی دود همه واحدها را گرفت و همه جار تارک شد و من و دخترم ماندیم و فقط با فریاد کمک می‌خواستیم که بعد از مدتی یکی از نیروهای آتش‌نشانی ما را نجات داد. وی در ادامه تصریح می‌کند: همه می‌گویند اینجا کلینیک بود اما ما از طبقه بالا فعالیت‌های این مجموعه را می‌دیدیم روزی حداقل ۵ عمل جراحی می‌کردند و عکسبرداری هسته‌ای انجام می‌دادند. دیشب به ما گفتند که به‌خاطر پخش شدن رادیواکتیو ناشی از مجموعه عکسبرداری مراقب باشیم و بسرعت از اینجا رفتم. اما کاش قبل از این حادثه یکی از این مسئولان مجموعه درمانی به حرف ما گوش می‌کرد و کپسول‌ها را در جایی نامن نمی‌گذاشت که حالا شاهد این اتفاق ناخوشایند باشیم و نزدیک به ۲۰ نفر قربانی شوند.

دختر جوانی که ساکن واحد دیگری بود نیز می‌گوید: وقتی صدای انفجار آمد به داخل راهرو آمدم تا فرار کنم اما وقتی پایین را نگاه کردم فقط دود دیدم و شعله‌های قرمز به هم پیوسته برگشتم که به پشت بام بروم اما همه جاتاریک بود و دود غلیظی که مانع حرکت شده بود به همین خاطر برگشتم و به اتاق انتهای سالن رفتم و سرم را از پنجره بیرون بردم و کمک‌خواستم که حدوداً نیم‌ساعت بعد یکی از مأموران آتش‌نشانی نتانم داد.



امیر رحیمی / ایران

نمی‌تواند بیمار را تنها بگذارد. همانجا مانده، به برادران فهمیده فکر می‌کنم که امشب به جای شون. حاشا،ن بهتر شود. نه اینکه...» بعد بغضش می‌ترسد. دستش را می‌گیرم و می‌فشارم. اینجا همه کرونا را فراموش کرده‌اند. در پزشکی قانونی همه چیز تلخ و غبار گرفته است.

جوانی سیاه‌پوش با ششیدن صدای مأمور که بانگ برآورده: «پارسانا کرد» به سمت پله‌ها می‌دود. بعد که برمی‌گردد در چشم‌هایم خیس شده، می‌گوید: «برادرم همین یک هفته پیش عروسی کرد. دو سال پیش عقد کرده بود. تکنسین اتاق عمل بود. شیف‌ت صبح بود. دیروز یکی از همکارانش تماس گرفت و گفته به‌خاطر کاری نمی‌تواند سر کارش حاضر شود. برادرم جای او مانده تا آخر شب.»

بعد آهی می‌کشد و ادامه می‌دهد: «نزدیک ساعت ۹ به همسرش زنگ می‌زنم و می‌گویم شام را حاضر کن تا نیم ساعت دیگر خانه خواهیم بود. اما به خانه نمی‌رسد. گوشی‌اش یک ساعت بعد از دسترس خارج می‌شود.»

صدای مأموران دوباره می‌آید. «محمود خانی...» «محمود خانی...» کسی جلونی‌رود. شاید هنوز نمی‌دانند. شاید هنوز نرسیده‌اند. دوباره صدایی در میان جمعیت می‌پیچد. «پرستو مهرعلی...» پسر جوانی خودش را از بستگان او معرفی می‌کند می‌گوید: «۲۲ سالش بود. شیف‌ت بعد از ظهر بوده. ۸ شب هم در اتاق عمل کار کرده. بعد که آتش سوزی شده در کم پنهان شده است. اما حالا آمده‌ایم جسدش را رتخوین بگیریم.»

یکی دیگر از جانب‌اختگان کادر درمانی «فهمیه رحمانی» است. بسیاری از اقوام و فامیل‌اش آمده‌اند تا در واپسین لحظات وداع کنار پدر و مادرش باشند. یکی از بستگان فهمیه می‌گوید: «۲۳ سالش بود. متخصص بیهوشی، تازه دو سال بود ازدواج کرده بود. تک دختر خانواده. دوبرادر دارد. ظاهر آقبل از آنکه دچار خفگی شود به همسرش زنگ زد. بعد گفته

بهمن عبداللهی
خبرنگار

«بالام اولدی... آآ... بالام...» این صدای ضجه مردی است که عزیزی از دست داده است. به زبان آذری می‌گوید فرزندم مرد، بچهام از دست رفت. مادری دورتر شیون می‌کند. کسی نزدیک ستون خشک زده، خواهری چنگ به صورتش می‌زند. اینجا ساختمان پزشکی قانونی در جنوبی‌ترین نقطه تهران است. جایی که جاده زندگی به پایان رسیده و مجوز سفر ابدی از سکوی سیمانی بیرون می‌آید.

در ساختمان پزشکی قانونی خنده بر لب هر آدمی خشک می‌شود، نه از گرمای تقصیده اول تابستان، بلکه از غم و اندوه جاری در میان مردان و زنانی که آمده‌اند بستگانشان را شناسایی کنند. بعضی‌هایشان هنوز نمی‌دانند گمشده‌شان در یکی از کشوهای سرد آرمیده یا نه؟ با خودشان خدا خدا می‌کنند شاید عزیزشان در میان این ۲۰ نفر نباشد. هر لحظه پرای این آدم‌ها مثل یک سال گذشته از شامگاه سه‌شنبه تا ظهر چهارشنبه یازدهم تیرماه.

در مقابل پلکان عده‌ای تجمع کرده‌اند. کارکنان یکی یکی اسم درگذشتگان را اعلام می‌کنند و بستگان درجه یک اندوهگین و شیون کنار پا می‌روند تا بایس از رویت چهره‌های بی‌روح جسد‌ها را سوار آمبولانس کنند. هردم چند نفر بالا می‌روند و یک آمبولانس از پیچ معبر پایین می‌آید، برای رسیدن به پشت‌زهرایاغسالخانه.

وقتی اسم «ره‌انیک‌روش» و «احسان گنج خانلو» در میان جمعیت می‌پیچد. یکباره چند نفر می‌زنند زیر گریه. یکی از اقوام این زوج می‌گوید: «تازه دو هفته بود عروسی کرده بودند. هر دو جوان. هر دو تکنسین اتاق عمل.» لازم نبود بگوید که هنوز ماه عسلشان را هم تجربه نکرده‌اند. پدر بزرگ یکی از این دو جانب‌اخته را نوبش خم می‌شود. به ترکی مویه می‌کند و بلند بلند گریه می‌کند.

زیریک درخت مردی در مرز میانسالی مبهوت به آمبولانس‌ها خیره شده. پدر «ایلا عیوض خانی» است. پدر یکی دیگر از جانب‌اختگان کلینیک سینا اطهر. دست‌روشی‌اش می‌گذارم و به زبان آذری می‌گویم: «خدا صبرتان بدهد» یکی از اقوام که برای همدلی به آنجا راه کشیده، می‌گوید: «۲۱ سالش بود. درس‌خوان و مهربان. حیف‌شد!»

پیرمردی در گوشه‌ای نشسته و غم از چشمانش می‌بارد. وقتی می‌فهمد خبرنگارم زبان به شکایت باز می‌کند: «چه کسی پاسخگوی این سهل‌انگاری است. چرا کسی به چنین مشکلاتی رسیدگی